

"هو اللطيف"

«دَامِ سَبَبِ»

شعری از فریبا خادمی

عزم‌ها و قصدها در ماجرا
گاهگاهی راست می‌آید تو را
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۲)

تا به طمع آن دلت نیت کند
بار دیگر نیتت را بشکند
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۳)

ور به‌کلی بی‌مرادت داشتی
دل شدی نومید، امل کی کاشتی؟
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۴)

این امل و این آرزو بهر جهان
تا بسازی آنچه باشد در نهان
(فریبا خادمی)

اُسْتَنْ اِیْنَ عَالَمِ اِیْ جَانِ غَفَلْتِ اسْتِ
هُوشیاری این جهان را آفت است
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۰۶۶)

هوشیاری زان جهان است و چو آن
غالب آید پست گردد این جهان

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۰۶۷)

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش
باخبر گشتند از مولای خویش

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶)

که مرادات همه اشکسته‌پاست
پس کسی باشد که کام او رواست

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۸)

پس کسی باشد مُرادت بشکند
تا که خود را خوش بیارد در سَنَد

(فریبا خادمی)

تا بگوید یادآور آن وفا
تو نه اسبابی نه دام، ای باصفا

(فریبا خادمی)

این جهان دام است و دانهش آرزو
در گریز از دامها، روی آر، زو

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۸)

نان و جان و آیتِ روشنِ زِ من
پس چه می‌گرددی به دورِ این زَمَن؟

(فریبا خادمی)

روزی بی‌رنج می‌دانی که چیست؟
قوتِ ارواح است، ارزاقِ نبی است

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۱۱)

لیک موقوف است بر قربانِ گاو
گنج اندر گاو دان ای کنجکاو

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۱۱)

گاوِ نفسِ خویش را زوتر بِکُش
تا شود روح خفی زنده و به‌هش

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۴۶)

هم بود این گشتش بر دست تو
هم که نبود نیک این نکته شنو
(فریبا خادمی)

جز خضوع و بندگی و اضطرار
اندرین حضرت ندارد اعتبار
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳)

لنگ و لوک و خفته‌شکل و بی‌ادب
سوی او می‌غیژ و او را می‌طلب
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۰)

می‌بگو عیدی شها، عیدی من
این بقر، محصول بی‌قیدی من
(فریبا خادمی)

جز خبر از ترس در بیع و شری
می‌ندارم هیچ، الله اشتری
(فریبا خادمی)

نردبانی رفته‌ام لیکن به چاه
می‌بخر من را بیاور تا به چاه
(فریبا خادمی)

چون خَلَقْتُ الخَلْقَ كَيْ يَرْبَحَ عَلَيَّ
لَطْفٍ تُو فرمود ای قیوم حی
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۷۳)

لا لِأَنَّ أَرْبَحَ عَلَيْهِم جودِ توست
که شود زو جمله ناقص‌ها درست
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۷۴)

بی‌ادب بس من سخن‌ها رانده‌ام
هرچه دام است و سبب آن خوانده‌ام
(فریبا خادمی)

خود ندارم هیچ، به سازد مرا
که ز وهم دارم است این صد عَنَّا
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴)

چشم بر اسباب از چه دوختیم؟
گر ز خوش چشمان کرشم آموختیم

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۱۵)

هست بر اسباب اسبابی دگر
در سبب منگر در آن افکن نظر

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۱۶)

انبیا در قطع اسباب آمدند
معجزات خویش بر کیوان زدند

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۱۷)

بی سبب مر بحر را بشکافتند
بی زراعت چاش گندم یافتند

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۱۸)

جمله قرآن هست در قطع سبب
عزّ درویش و هلاک بولّهَب

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۲۰)

یؤمنون بالغیب می باید مرا
زان بیستم روزنِ فانی سَرا
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۲۸)

روزنِ فانی سَرا، اسبابِ دان
غیب را تو کارِ آن اربابِ دان
(فریبا خادمی)

آن خداوندِ عدم هم این جهان
می بداند ساز و کارِ هر دُوان
(فریبا خادمی)

چیست توحیدِ خدا آموختن
خویشتن را پیشِ واحد سوختن
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹)

خویشتن را می شناس و می بسوز
دود کم کن، نورِ خود را برفروز
(فریبا خادمی)

صورتت دیدی بین نقاش را
فرش را بشناس و آن فراش را
(فریبا خادمی)

فرش را دیدی که بگشود و بیست
فاش گردد بر تو پیمان آست
(فریبا خادمی)

صُنْع و صَانِع را ببینی در حَجَر
خویش را تعلیم کن عشق و نظر
(مصراع اول: فریبا خادمی؛
مصراع دوم: مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۴)

آفرین بر عشق کلّ اوستاد
صد هزاران ذره را داد اتحاد
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۲۷)

صد هزاران معجزاتِ انبیا
کاآن نگنجد در ضمیر و عقلِ ما
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۰)

نیست از اسباب، تصریفِ خداست
نیست‌ها را قابلیت از کجاست؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۱)

قابلی گر شرطِ فعلِ حق بُدی
هیچ معدومی به هستی نامدی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۲)

مطلق آن آواز خود از شه بُود
گرچه از حلقومِ عبدالله بُود

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۶)

سورهٔ والعصر و یاسین و ضحیٰ
حق بفرمود از درونِ مصطفیٰ

(فریبا خادمی)

ما طیبیانیم، شاگردانِ حق
بحرِ قَلْزَمِ دید ما را، فأنفلق

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۰۰)

جانِ جمله معجزات این است خود
کو بیخشد مُرده را جانِ ابد

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۰۲)

آن بُکن که هست مختارِ نبی
آن مکن که کرد مجنون و صبی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۳)

نردبان‌هایی است پنهان در جهان
پایه پایه تا عِنانِ آسمان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۵۶)

هر گُره را نردبانی دیگر است
هر روش را آسمانی دیگر است

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۵۷)

صَحْنِ اَرْضِ اللّهِ واسع آمده
هر درختی از زمینی سر زده

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۶۰)

هر نبی از خویش آورده پیام
از همان خویشی که ناید در کلام
(فریبا خادمی)

وحی را می‌جو درونِ جانِ صاف
از تو می‌ماند تو ای سیمِ رَغِ قاف
(فریبا خادمی)

هین تو عنقایی و بیرون از نفوس
نی بط و طاووس و زاغی و خروس
(فریبا خادمی)

مرغ‌هایت جمله بِسِمِ کُن سپس
بشنوی بانگِ مَلکِ از پیش و پس
(فریبا خادمی)

وحی خواهی، عقلِ کلی را بجو
بحر می‌جوید تو را جو را مجو
(مصراع اول: فریبا خادمی؛

مصراع دوم: مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۶۲)

عقلِ خود در عقلِ کلی دنگ کن
عقلِ او می‌خواه و با خود جنگ کن
(فریبا خادمی)

چون که آن سو می‌روی خود را مَبَر
آدما "عزلِ مسببِ ظنِ مَبَر"
(مصراع اول: فریبا خادمی؛

مصراع دوم: با تضمین از مولانا، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۴۷)

زین کمین، بی‌صبر و حزمی گس نجست
حزم را خود، صبر آمد پا و دست
(فریبا خادمی)

چون خُرامان است حق، بخرام تو
دامِ خود بگذار در انجام تو
(فریبا خادمی)

با تائی راه می‌رو می‌نشین
خویشتن بین در حضورِ شاهِ دین
(فریبا خادمی)

پشت می‌لرزد ز لب وا کردنی
عرش، ساکت زین سبب‌ها کردنی
(فریبا خادمی)

أَنْصِتُوا رَا كُوش كُن خَامُوش بَاش
چون زبانِ حق نگشتی گوش باش
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶)

پیش بینایان، خبر گفتن خطاست
کان دلیل غفلت و نقصان ماست
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۱)

پیشِ بینا شد خموشی نفع تو
بهر این آمد خطابِ آنصِتُوا
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۲)

